

## هیپتولوژی

عشق - عشق بمنزله قوه‌ای خارق‌العاده و مافوق بشری است که باعث میشود تمام موجودات يك بيك بهم نزديك شده و از چشمه آن، الهام زندگی گیرند. عشق مایهٔ تزايد و بقاء نسل بشر است که قدیمترین خدای جهان شناخته میشود. از نقطه نظر هیپتولوژی نمیتوان گفت که پدر عشق چه نام داشته ولی شعراء - حماسه‌سرایان و پیکر تراشان و نوس را مادر عشق دانسته اند از اینرو طبیعی بنظر میرسد که عشق پسر زیبایی باشد.

و نوس نسبت به پسرش، عشق «اروس» نگرانی زیاد داشت زیرا این نوزاد بزرگ نمیشد و حالت اولیه خود را حفظ نموده و بصورت بچه‌ای باقی مانده بود از اینرو مادرش موضوع را با تمییس در میان نهاد و علت آنرا پرسید وی ج-واب داد که این طفل بزرگ نخواهد شد مگر اینکه رفیقی را که دوست میدارد برای او انتخاب کنی که همیشه با او باشد. و نوس جهت اینکار آنتروس را انتخاب نمود. تا آنتروس با عشق بود این طفل بزرگ میشد ولی بمجرد اینکه از وی جدا میشد عشق دوباره بصورت طفلی درمیآمد. این استعاره را میتوان چنین تعبیر نمود که محبت برای آنکه پرورانده شود و نضجی گیرد باید بین طرفین تقسیم گردد. عشق در افکار بشر اولیه بمنزله شخص خیرخواه و محبوبی بوده که علیه قهر و غضب و خرابکاری طبیعت اقدام نمیکرده است. پیکر تراشان و صنعت‌گران از این افسانه الهام گرفته و آثار زیبایی از خود بیادگار گذاشته اند از آنجمله شیر درنده‌ای است که عشق در حالیکه طفلی بیش نیست در پشت آن سوار است و آنرا رام نموده. این قدرت عشق یا پسر و نوس را مجسم مینماید ولی با تمام قدرتی که عشق دارد همیشه نسبت به مینرو احترام خاصی داشته و هیچوقت نسبت با او بد رفتاری نمیکند.

عشق وحشت خدایان و انسان است. ژوپیترا این مطلب را که عشق باعث درد سر خواهد شد پیش بینی کرد و کوشید تا و نوس، شرابین نوزاد را از سر خود بکند. و نوس برای آنکه پسر خود را از خشم ژوپیترا - خدای خدایان - در امان دارد طفل خود را در جنگلهای عمیقی پنهان نمود و از شرحیوانات وحشی وی را زنده نگاه داشت.

شعرا اغلب از خشونت عشق سخن رانده. بیون چنین میگوید:  
«ای و نوس محبوب - دختر دریا و خدای خدایان - چه احساسات شورانگیزی



ترا بر علیه ما تهریک می نماید از چه رو گذاردی تا این فرزند پرافخشم و قهر بدنیا بیاید  
عشق خدایست وحشی و بیرحم که ظاهر خوش نمای او با افکار غضبناکش هیچ بستگی  
ندارد. چرا با وبال دادی و چرا این قدرت را باو بخشیدی که تیرهای خشمناک و  
زهر آلود خود را از خیلی دور بسوی ما و بدون آنکه ما قدرت اجتناب از آن را داشته  
باشیم پرتاب نماید.»

یکی از مورخین برای آنکه قدرتی که عشق در خود حتی بر علیه ژوپیتر سراغ  
داشته مجسم نماید چنین مینگارد:

«عشق تیرو کمان خود بزمین نهاد و بصورت برزگری در آمده باد و کاوقوی  
هیکل روی زمین مشغول کار گردید سپس بسوی آسمان خیره شد و به ژوپیتر چنین بانگ بر  
آورد. ای خدای خدایان یا کاری بکن که این مزارع حاصلخیز شوند یا خودت را  
باین گاو آهن خواهم بست.»

لوسین در کتاب خود گفتگوی ژوپیتر با عشق را چنین بتحریر آورده:

عشق: ای ژوپیتر اگر خلاقی از من سرزده مرا ببخش من هنوز بچه ای بیش نیستم  
و بسن عقل نرسیده ام ژوپیتر: تو ای عشق هنوز بچه ای؟ تو من ترا از ژایت هستی.  
بصرف اینکه ریش و موی سپید نداری نمیتوان گفت که تو هنوز طفل هستی نه تو  
پیر مرد مکاری هستی.

عشق: بقول تو این پیر مرد چه بدی بتو روا داشته که میخواهی او را بزنجیر افکنی؟  
ژوپیتر: بد نیست چه تو هینی بالاتر از این که تا بحال هیچ زنی عاشق من نشده  
و کاری نکرده ای که زنی از من خوشش بیاید و بارضا و رغبت خود را در بازوان من افکند.  
انا کران میگویی: «در نیمه های شب موقعی که تمام موجودات بخواب راحت رفته اند  
عشق در خانه مرا کوفت از خواب پریده فریاد بر آوردم کیست که جرات کرده  
مرا از خواب ناز بیدار کند؟ عشق جواب داد، باز کن امن هستم باکی نداشته باش من  
بچه ای بیش نیستم که از باران شبانه تر شده ام. ابرهای آبی و ماه را پنهان نموده و من  
راه خود را گم کرده ام. از شنیدن این کلمات دلم بحال وی سوخت از جا برخاسته در  
را باز نمودم. طفلی را دیدم که مانند فرشتگان دو بال داشت، تیرو کمانی بدست گرفته  
بود و بدنش از باران خیس شده بود او را نزدیک آتش برده دستهایش را گرم کرده  
و بادست دیگر موهای او را خشک نمودم پس از چندی که بحال آمد گفت:

«باید تیرو کمانم را امتحان کنم و به بینم آیا این بارانهای بیشمار آنرا از  
کار انداخته اند یا نه؟ تیرو کمان نهاد و قلب مرا نشان گرفت سپس از خوشحالی  
بجست و خیز برخاست و گفت «ای مهماندار عزیز شاد باش تیرو کمان من سالم است  
ولی از این پس قلب تو مجروح خواهد بود.»

هنرمندان قدیم عشق را بدو صورت واضح و مشخص مجسم نموده اند یکی  
بشکل بچه کوچک و زیبا، و دیگری بصورت جوان بالغ. ولی در هر دو حالت نشانه  
تیرو کمان و بال از مشخصات اوست و تمام مجسمه ها و نقاشیهای عشق آثار هنرمندان  
معروف دارای همین مشخصات میباشد.



افسانه عشق و حوادثی که این خدای قسی القلب و خوش ظاهر بوجود آورده که سرچشمه الهام شعرا و صنعتگران معروف شده و هر گاه کسی بخواهد آنچه راجع باین رب النوع نوشته شده جمع آوری نماید باید سالها کوشش نماید تا بتواند موفق شود. این افسانه در اوایل قرن هیجدهم مسیحی اهمیت خاصی در ادبیات و هنر فرانسه پیدا کرد چنانکه در آثار شعرا و بیکر تراشان و نقاشان این قرن نفوذ فراوان خدای عشق بطور وضوح مشاهده میگردد مثلاً کوآپل بر روی سقف سالنهای کاردینال دو بوا تصاویر متعددی از عشق کشیده از جمله معروفترین و زیباترین آنها خلع خدایان آسمانی بتوسط عشق میباشد.

یکی از مجسمه های زیبای عشق که بتوسط بوشاردن ساخته شده فعلاً در موزه لوور پاریس میباشد جوان بالغ و زیبایی که موهای بلند و دو بال دارد مجسم مینماید که مشغول خم کردن عصائی است.

در افسانه های یونان قدیم چنین آمده که عشق با قدرت فوق العاده ای که داشت توانست عصای هر کول را از او بگیرد و کمائی برای خود بسازد. این مجسمه مؤید این افسانه است.

در اساطیر یونان نفرین کرده های عشق از حالت انسانی بصورت دیگری در میآیند «اوید» حکایت میکند «مرغ ماهی خوار که بر فراز دریاها پرواز مینماید جهت بدست آوردن ماهی بداخل دریا شیرجه میرود. در قدیم پسر پادشاهی بوده است. این شاهزاده که نامش ازاک بود از دربار پدر خرید و درباریان منزجر گردید از اینرو همیشه تنها در جنگلهای سر میبرد و امیدوار بود روزی «هسپری» یکی از دختران دریا را که بی اندازه دوست میداشت به بیند. یکی از روزها ماری معشوقه اش را که در جنگلهای مشغول دویدن بود میگذرد و دختر بر اثر آن جان میسپارد. پس از این واقعه ازاک ناامید و از زندگی سیر میشود و بقصد انتحار خود را از بالای صخره ای بدریا پرتاب میکند. تیس الهه دریا، دلش جاوی سوخت و پیش از آنکه ازاک بقعر دریا فرورود و تا بود گردد با وبال داده و با نتیجه مانند مرغان پرواز در آمد. ازاک بلاحاظ عشق زیادی که به معشوقه داشت از این تصادف خشمگین شد و مدام با شیرجه رفتن بطرف دریا بیپوده مریک را جستجو میکند. عشق زیاد او را نحیف و لاغر کرده، علاقه و آفری بدریا دارد و هنوز که هنوز است ازاکها در جستجوی مریک بطرف دریاها خود را سرنگون میکنند.

این بود شرح احوال خدای عشق، خداییکه تمام افراد را بدون در نظر گرفتن سن و جنسیت و مقام گرفتار میکند و با سارت خود در میآورد.

« ایرج »